

۱. برنامه‌ی خصوصی‌سازی طبعاً با این مشکلی که شما می‌گویید روبرو است؛ یعنی، بخش دولتی در آغاز کار علاقه‌ی چندانی برای واگذاری نشان نمی‌داد. طبعاً مدیر موضوع خصوصی‌سازی مثل اسب‌سواری هست که باید از اسب پیاده شود و ناخودآگاه مقاومت می‌کند. برای واگذار نکردن هم بهانه‌هایی پیدا می‌شود. همین الان هم مواجه هستیم با دولتیانی که نگران از دست دادن حوزه‌ی عمل و قدرت خود هستند. کم نیست تعداد بخش‌های دولتی در ایران که چون مدیران آنها بر امر سیاست‌گذاری مسلط نیستند و یک کار اجرایی مثل مسکن مهر را انجام می‌دهند، وقتی بخواهید کار اجرایی را از آنان بگیرید، و احساس نگرانی می‌کنند، و احساس بی‌کاری می‌کنند، احساس می‌کنند که کار لازم را ندارند. از این نظر، آن نگاه سلبی که شما به آن اشاره دارید، حاصل این مسئله است که خودشان را در اجرا برتر و قابل‌تر می‌دانند. این که به توانمندی بخش خصوصی اعتماد ندارند هم می‌تواند درست باشد. حتی شاید بتوان متأسفانه گفت که در حوزه‌های زیادی هم، این گمان آنان درست از آب درآمده. از یک طرف، بخش خصوصی پایه سرمایه‌ی بسیار ضعیفی دارد، چون ما هنوز خارجی‌ها را درگیر جریان خصوصی‌سازی کشور نکرده‌ایم تا از پایه سرمایه قوی‌تری جریان خصوصی‌سازی برخوردار شود. این البته خیلی عجیب است که با حدود صد میلیارد دلار واگذاری، جمهوری اسلامی ایران حتی نتوانسته دو میلیارد دلار به خارجی‌ها بفروشد. فروش به خارجی‌ها شاید باعث می‌شده اعتماد موردنظر دولت تا حدودی تأمین شود، چه به لحاظ سرمایه، چه به لحاظ مهارت‌های نرم و مدیریتی، چه به لحاظ تکنولوژی. این می‌توانسته بعضی از نگرانی‌های مورد اشاره‌ی شما را کاهش دهد. بنابراین، یک بخش مسئله نبود سرمایه بوده، و عامل دوم هم این که اعتماد نداریم بخش خصوصی کارآمدی داشته باشیم. بهره‌وری بسیار پایین محدود به بخش دولتی نیست، در بخش خصوصی هم بهره‌وری پایین قابل تأیید است. هم بهره‌وری در بخش عمومی و هم در بخش خصوصی بسیار پایین است. بنابراین، آن نگاه سلبی که شما در موردش صحبت می‌کنید، و می‌توان گفت تا حدی درست هم بوده و با واقعیت‌های بیرونی منطبق است، به این عوامل برمی‌گردد.

متقابلاً بخش خصوصی هم به قابلیت و صداقت بخش دولتی اعتماد ندارد و فکر می‌کنم این بی‌اعتمادی در دولت‌های آقای احمدی‌نژاد کامل شد، وقتی دیدند در عرصه‌ی سیاسی چه آدم‌هایی برایشان خطر ایجاد شده و در عرصه‌ی اقتصادی

چه مشکلات و فسادهایی شکل گرفته. بنابراین سرمایه‌گذاران بخش خصوصی ایران به این نتیجه می‌رسند که نمی‌توانند به دولت برای حمایت و امنیت سرمایه خود اعتماد کنند. اینجاست که متأسفانه با پدیده‌ی بسیار نامناسبی در اقتصاد کشور روبرو شدیم که به لحاظ این بی‌اعتمادی، تشکیل سرمایه در کشور رخ نمی‌دهد؛ در این وضعیت سرمایه جمع نمی‌شود. آنهایی که پول‌های نامناسب و غیرمشروع دارند از کشور خارج می‌کنند و عمدتاً هم آن پول‌ها را در خارج از دست می‌دهند، چون دانش مدیریت پول ندارند. آنهایی هم که پول‌هایی مشروع دارند و در حوزه‌های مناسب تولید و کسب کار می‌کنند، به لحاظ بی‌اعتمادی و عدم امنیت همواره ترجیح می‌دهند حداقل بخشی از پولشان را در خارج نگاه دارند؛ حداقل سودشان را در خارج نگهداری کنند یا به لحاظ بعضی مشکلات فرهنگی، بعضی اعضای خانواده در خارج می‌مانند. حالا اگر به این تصویر اضافه کنیم نخبگان جوانی را که ۵۰۰۰ نفر بالای کنکور هستند و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از ایشان هم از کشور خارج می‌شوند، آن موقع می‌توانیم این سؤال را طرح کنیم: پس توسعه چگونه باید اتفاق بیفتد؟ در شرایطی که پول می‌رود، مغز می‌رود، تشکیل سرمایه صورت نمی‌گیرد و ثروت جمع نمی‌شود؛ چگونه توسعه باید رخ دهد؟ چنین است که می‌بینیم از سال ۸۶ به بعد، به طور دائمی درآمد سرانه کاهش پیدا کرده و طبقه‌ی متوسط تضعیف شده است. این رو فکر می‌کنم این عبارت در سؤال شما که به «نگاه سلبی بخش خصوصی به دولت» اشاره دارید، در حوزه‌ی امنیت سرمایه شرایط ناپایداری را ایجاد کرده است. در چنین شرایطی، نمی‌توان توقع داشت بخش خصوصی نقش بسزایی در اقتصاد ایفا کند. البته، بودجه جاری امسال کشور نشان می‌دهد که نقش دولت هم در اقتصاد ایران بسیار ضعیف شده، چرا که دولت فقط حول و حوش ۱۵٪ کل مصارف در اقتصاد کشور را برعهده دارد. این رقم مثلاً در آلمان حدود ۵۰ درصد است. پس این سؤال مطرح می‌شود اگر بخش دولتی هم این همه ضعیف شده، پس منابع در اختیار کیست؟ اینجاست که طرح بحث نهادهای عمومی غیردولتی و به اصطلاح مجموعه‌های خصولتی معنا پیدا می‌کند. مشکل اساسی آن‌ها این است که از وجوه عمومی (public funds) استفاده می‌کنند، اما به هیچ وجه پاسخگو و متعهد در قبال هیچ مقام ناظری نیستند.

۲. من برای برنامه‌ی خصوصی‌سازی ایران ترجیح می‌دهم از اصطلاح «شکست‌خورده» استفاده نکنم و به این بسنده کنم که بسیار مشکل‌دار است. شاید همین مشکلات است که دولت یازدهم را ناچار کرده با تمام علاقه‌ای که به خصوصی‌سازی

دارد، این فرایند را متوقف کند. شاید مهم است اشاره کنیم که بخش قابل ملاحظه‌ای از خصوصی سازی در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد، با تفسیر جدیدی از اصل ۴۴ قانون اساسی ممکن شد و با سرعت بسیار به مسیرهایی رفت که شما از شکست برنامه‌ی خصوصی سازی صحبت می‌کنید: هم مشکلاتی در چارچوب سهام عدالت پیدا شد (که می‌توانست در صورت اجرای صحیح برنامه‌ی موفق‌تری باشد)؛ هم هدف در ظاهر توزیعی دولت نهم و دهم در عمل اجرایی نشد؛ و هم عنصر اساسی خصوصی سازی یعنی ارتقای بهره‌وری و کیفیت و بهبود موقعیت‌های تولیدی و بازشدن فضای کسب و کار، آزادی، رقابت و شکل‌گیری بازارها واقعیت نیافت. خصوصی سازی کلمه‌ای بسیط و با محتوای گسترده است؛ الزاماتی دارد و وقتی شرایط بازار بر آن حاکم نباشد، صرف استفاده از فعل خصوصی سازی نمی‌تواند ما را به خصوصی سازی واقعی برساند.

به‌هرحال، مسئله‌ی اساسی شکل‌گیری مدیریت غیرخصوصی در واحدهای واگذار شده است. اگر این بوقوع نپیوندد، آن خصوصی سازی از وضعیت دولتی قبلی هم بدتر است، چرا که این‌جا دیگر آن نظارت‌های نصفه و نیمه‌ی دولتی هم نیست. بخشی از این به عدم نظارت، شفاف سازی و عدم گزارشگری نهادهایی مثل صندوق‌های بازنشستگی برمی‌گردد که از وجوه عمومی استفاده می‌کنند، اما در کنترل نیستند؛ مقام ناظر ندارند. هیچ‌کس با صندوق بازنشستگی یا خیریه مخالف نیست، اما آنچه می‌تواند موضوع مخالفت می‌تواند باشد، عدم شفافیت این نهادها است که از وجوه عمومی استفاده می‌کنند، اما گزارشگری لازم را ندارند و به موقع اطلاعات ارائه نمی‌کنند. کسانی که آن‌ها را اداره می‌کنند و مدیریت این نهادها را برعهده دارند، در قبال کسانی که مالکان وجوه هستند، مسئول نیستند. حاصل این فرایند آن است که خصوصی سازی عمدتاً به تشکیل شرکت‌های خصوصی انجامیده. این مورد خاص باعث شده شما آن برنامه را همراه با شکست تلقی کنید. ما باید بگوییم که خصوصی سازی در ایران به‌درستی انجام نشده و باید برنامه‌های خصوصی سازی را در چارچوب مناسب‌تری اداره کنیم، اما کاربرد واژه‌ی شکست شاید بهانه به دست کسانی بدهد که اصلاً به خصوصی سازی اعتقادی ندارد.

۳. در این سؤال اشاره می‌کنید که قانون خصوصی سازی و واگذاری‌ها بدون رعایت این ماده بوده، یعنی کارکنان دولت در این فرایند دخالت کردند. آنچه من از این سؤال می‌فهمم این است که سازمان خصوصی سازی طبق قانون مجوز واگذاری دارد و وزارتخانه‌ها نباید این شرکت‌ها را مستقیماً واگذار کنند. حال درک سؤال‌کننده این بوده که در سال‌های قبل در

این واگذاری‌ها به شیوه‌ای عمل شده که کارمندان دولت دارایی‌ها را به افراد خاص موردنظر خودشان داده‌اند. به گمانم، سؤال زیاد به موضوع خصوصی‌سازی مربوط نیست؛ فکر هم نمی‌کنم مشکل ما در این عرصه این بوده که مثلاً کارکنان خصوصی‌سازی و یا کارکنان دولتی واحدها را به کسانی داده‌اند که مدنظرشان بوده. احساس من این است که این تردید قرین به واقعیت نیست.

۴. این بیان کاملاً درستی است که توسعه را از دیدگاه برنامه‌ی توسعه‌ای دنبال کنیم و خصوصی‌سازی هم یکی از مؤلفه‌های اصلی توسعه است. فکر می‌کنم در چارچوب فعالیت دولت و با نظام انگیزشی دولت‌ها و با نادیده گرفتن فواید مالکیت فردی، به هیچ‌وجه خصوصی‌سازی برای توسعه نمی‌تواند شکل بگیرد. این که چقدر برنامه‌های خصوصی‌سازی را در بستر توسعه دیده‌ایم، چقدر برنامه‌های واگذاری را متناسب با توسعه دیده‌ایم، سؤال مطرح در این جاست و سؤال شما می‌خواهد به آن مسئله پاسخ بدهد؛ پرسد آیا برنامه‌های خصوصی‌سازی در بستر برنامه‌های توسعه‌ای کشور بوده یا نه. باید به اجزا و وجوه مختلف مسئله توجه کنیم تا بتوانیم جواب این سؤال را بدهیم. یکی از اجزای می‌تواند این پرسش باشد که آیا در برنامه‌های توسعه‌ای واگذاری‌ها، آینده‌ی فعالیت‌های واگذارشده مدنظر قرار گرفته است؟ یا دولت ممکن است دوباره اقداماتی را در حوزه‌هایی شروع کرده که قبلاً آن حوزه‌ها را واگذار کرده است؟ ترجیح آن است که اگر دولت از بخش‌های خاصی از اقتصاد خارج می‌شود، دیگر به طور کامل از آن بخش‌ها خارج بشود و بحث رقابت بخش دولتی و خصوصی در آن حوزه مطرح نباشد. شاید از این دیدگاه، غیر از حوزه‌ی بانک، رعایت‌های بدی نشده باشد. مشخصاً در مورد بانک، با توجه به اتفاقاتی که در این زمینه افتاده، بنده امروز نسبت به بانک‌های خصوصی خیلی منتقد هستم؛ حفظ بانک‌های دولتی و عدم واگذاری باقی‌مانده‌ی بانک‌ها را هم با توجه به عملکرد بخش خصوصی در این عرصه، اتفاق نامیمونی نمی‌بینم و در سایر رشته‌ها به هر حال نمی‌بینم دولت اقدامات جدیدی را شروع کرده باشد که با حوزه‌ی واگذاری‌ها مغایر باشد، مثلاً خودش پتروشیمی راه‌اندازی کرده باشد. منع قانونی در این حوزه‌ها نسبتاً سفت و سخت است. وجه دیگری از بحث توسعه به اجزای تشکیل‌دهنده‌ی نرخ رشد، اقتصادی برمی‌گردد. در برنامه‌های تحقق رشد اقتصادی دیده‌ایم که همواره توقع می‌رود یک تا چند درصد رشد حاصل افزایش بهره‌وری باشد و نه حاصل سرمایه‌گذاری بیشتر. شاید در این عرصه بتوانیم بگوییم برنامه‌ی خصوصی‌سازی با برنامه‌ی توسعه کشور در یک راستا نبوده‌اند. برنامه‌های

توسعه خواستار این بوده‌اند که بخشی از رشد اقتصادی از طریق افزایش بهره‌وری صورت بگیرند، اما برنامه‌های خصوصی‌سازی در عمل به افزایش بهره‌وری نیجامیده و بدتر اینکه در بعضی از حوزه‌ها، برنامه‌های خصوصی‌سازی باعث سرمایه‌گذاری جدید هم نشده. مثلاً در حوزه‌ی وزارت راه و شهرسازی، واگذاری آسمان به تأمین اجتماعی به سرمایه‌گذاری جدید نیجامیده، یا واگذاری راه‌آهن به رجا، باعث سرمایه‌گذاری قابل‌ملاحظه‌ای در حوزه‌ی حمل‌ونقل ریلی نشده است. این آن موضوعی است که وزراء را خیلی نگران می‌کند. نگرانند از این که دائماً باید در حوزه‌های خصوصی‌سازی شده، بخش خصوصی را دائماً حمایت کنند. در بعضی از رشته‌ها، این حمایت غیرمستقیم صورت گرفته است، مثلاً در حوزه‌ی برق این حمایت با خرید تضمینی، صورت گرفته. مشکل این است که دولت منابعی برای پرداخت بیشتر ندارد و رشته‌ی برق در مثال ما از این بابت رنج می‌برد و گرفتاری‌های جدیدی برایش ایجاد شده است. به هر حال به طور کلی می‌شود گفت ناهماهنگی‌های بسیاری بین برنامه‌های خصوصی‌سازی و برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی وجود دارد. شاید بتوان گفت ما در برنامه‌های توسعه، در ارتباط با مسئله خصوصی‌سازی مشکل عدم توجه به بخش‌هایی را داریم که توان تجاری‌شدن دارند. بنابراین، اگر در آینده از این دریچه طرح‌های عمرانی را تعریف بکنیم، شاید موفقیت بیشتر باشد. تعریف طرح‌های عمرانی موضوعی است که اینجا می‌تواند با اهداف خصوصی‌سازی مغایر باشد. طرح‌های عمرانی چه نوع طرحی است؟ این تعریف از ۴۰ سال پیش تا امروز نباید ثابت باقی بماند. طرح عمرانی آن طرحی است که پیاده‌کردن برنامه‌ی تجاری‌سازی رویش مشکل است. بنابراین، خیلی از حوزه‌های فعالیت بوده که در گذشته‌ها طرح عمرانی و کالای عمومی تلقی می‌شده، اما امروز دیگر کالای عمومی نیست؛ مثل صداوسیما، مثل بسیاری از راه‌ها، مثل برق، مثل صنعت گاز. این‌ها در گذشته‌ها توسط دولت‌ها انجام می‌شده، چون چارچوب تجاری‌سازی را نمی‌شد روی آن‌ها سوار کرد. اما امروزه می‌دانیم در خیلی از کشورها این‌ها ۱۰٪ تجاری‌سازی شده‌اند و در چارچوب خصوصی‌سازی می‌گنجد و دیگر طرح عمرانی نیستند. پس اگر طرح‌های عمرانی و طرح‌های توسعه کشور از این دید بازتعریف شوند، آن‌گاه با برنامه‌های خصوصی‌سازی کشور انطباق بیشتری در آینده خواهند داشت.

۵. با توجه به این که برنامه‌ی خصوصی‌سازی در طول ده سال گذشته با چالش‌های جدی روبرو بوده

است، طرح سهام عدالت را در دل برنامه‌های خصوصی‌سازی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سهام عدالت از روز اول به عنوان برنامه‌ی پوپولیستی ارائه شده و بنابراین هرگز با بحث کارایی و اداره‌ی واحدها و بنگاه‌ها تحت بررسی قرار نگرفت. آن‌هایی که سهام عدالت به آنان تعلق گرفت، به شیوه‌ای تعلق گرفت که هیچ‌گاه احساس مالکیت نکردند؛ هیچ‌وقت توان مدیریت آن واحدها را نداشتند و در واقع این طرح به سرنوشتی ختم می‌شد که بسیاری از قبل پیش‌بینی می‌کردند که آن سرنوشت مثبت نخواهد بود. از این‌رو فکر می‌کنم قضاوت ما در مورد سهام عدالت آن است که برنامه‌ی شکست‌خورده‌ای از قبیل سایر میراث‌هایی است که دولت‌های نهم و دهم برای دولت یازدهم باقی گذاشتند و بهترین کاری که با آن می‌شود کرد این است که امسال این سهام را بتوانیم با سرعتی به خود مردم واگذار کنیم و در واقع ساختار آن را به ساختاری که قابل‌استفاده برای مردم باشد، تبدیل کنیم. هنوز بعضی از جزئیات سهام عدالت نهایی نشده و اما آنچه مهم‌تر از هر چیز دیگر است این که این سهام بتواند موقعیت مدیریتی خود را پیدا کند و مثل گذشته در محاق بی‌تصمیمی در مجامع شرکت‌ها شد. به‌علاوه، مردمانی که سال‌های طولانی به آنان قول داده شده، چکی دریافت کنند، و به تدریج بتوانند از مزایای سهام عدالت برخوردار باشند. بنابراین، پیشنهاد من به دولت در این زمینه آن است که هر چه زودتر سهام عدالت را از چارچوب موجود بیرون بکشد و مستقیماً سهام را به مردم بدهد و اجازه بدهد مردم معامله کنند. بازار سرمایه ایران کم‌وبیش الان توان آن را دارد که این سهام را در صورتی که مردم علاقه‌مند به واگذاری آن باشند جذب کند.